

من این رساله را قریب سیزده سال پیش که در اروپا مشغول تحصیل بودم به فارسی برگرداندم و برای انتشار در مجله سخن خدمت جناب دکتر خانلری استاد محترم دانشگاه و مدیر مجله سخن فرستادم. اما مطالب کتاب بحدی با اوضاع آنروزی ایران تطبیق داشت که دکتر خانلری به حق از بیم آنکه مبدا اولیای رژیم وقت، مطالب رساله را نوعی انتقاد سر بسته از وضع موجود کشور تلقی کنند از چاپ آن معذرت خواست و باید هم تصدیق کرد که چاپ چنین رساله‌ای در چنان شرایطی تقریباً غیر ممکن بود. اینک که خوشبختانه فرستی مساعد برای نشر این قبیل آثار پیدا شده است از استاد بزرگوار جناب یغمائی استدعا کرده‌ام که چاپ آن را در مجله یغما اجازه دهند و از لطف ایشان در قبول این تقاضا صمیمانه سپاسگزارم.



ج - ش
با تعطیل مجله یغما - که بسیار باعث اندوه و دریغ است و یک ضایعه بزرگ در ترد اهل معنا و فهم و فضیلت محسوب میشود این مقالات در نگین چاپ میشود. از آقای دکتر شیخ الاسلامی بدین مناسبت ممنونیم.

نگین

اعترافات هیرون یا زیبان های استبداد

اثر: گزنفن سردار و مورخ نامی یونان ترجمه: دکتر جواد شیخ اسلامی (استاد دانشگاه تهران)

مقدمه

بی‌رضایت اتباع خود بر آنها حکومت می‌کنند نه تنها خوشبخت نیستند بلکه اگر به دیده تحقیق بنگریم به مراتب بدبخت‌تر از همان کسانی هستند که حق حیات و آزادی آنها را سلب کرده‌اند. در درجه دوم می‌خواهد رهنمائی کند که نظایر اینگونه فرمانروایان گمراه، اگر بختشان یاری کند و به موقع از خواب غفلت بیدار شدند چگونه می‌توانند دل‌اتباع تسلیم شده خود را به دست آورند، از مهر و محبت آنها برخوردار گردند، و خلاصه سعادت را که در نتیجه نیل به مقام استمگری از دست داده‌اند دوباره بچنگ آورند.

تاریخ نگارش این اثر بدرستی، یعنی بطور قطع، معلوم

رساله هیرون که ما آنرا زیر عنوان «اعترافات هیرون» ترجمه کرده‌ایم از آثار بسیار مشهور گزنفن سردار و مورخ نامی یونان است که به احتمال قوی در آخرین سالهای حیات وی به رشته تحریر کشیده شده است. موضوع رساله شرح یک مصاحبه حقیقی یا مجازی میان هیرون شاه (فرمانروای مالک الرقاب سیراکوس) و سیمونیدس شاعر است که در دربار وی می‌زیسته. (۱)

مقصود و هدف اصلی این رساله دو چیز است: گزنفن در درجه اول می‌خواهد نشان بدهد که فرمانروایان جابر و خودکام که

نیست . جمعی بر این عقیده اند که در حدود ۳۸۳ قبل از میلاد مسیح نوشته شده است و اگر این حدس درست باشد رساله هیرون یک سال بعد از تولد ارسطو تالیف شده است . نیز براساس قراینی که شرح آنها در اینجا زاید است برخی ها به این حدس گرویده اند که رساله هیرون سال ۳۶۷ پیش از میلاد مسیح نوشته شده . بالاخره طبق نظری ثالث ، گزینن رساله خود را در حدود ۳۷۰ پیش از میلاد مسیح به رشته تحریر کشیده است و اگر این حدس آخرین صحیح باشد هیچ بعید نیست که مؤلف نامسدار پیش از نگارش اثر خود به رساله جمهور افلاطون دسترسی داشته و آن را خوانده باشد چونکه قسمت هایی از این دو اثر فوق العاده به هم شبیه هستند .

میان این همه حدس های ضد و نقیض چیزی که تقریباً مسلم است این است که گزینن رساله مشهور هیرون را در دهه آخر عمرش به رشته تحریر کشیده است . موضوع رساله ، یعنی تشریح زبان های استبداد ، بهر حال چیز تازه ای نیست یعنی مطلب مهمی در این رساله نیامده که افلاطون و ارسطو آن را عمیق تر درک نکرده و در رساله های معروف خود (جمهور - سیاست) بایانی زنده تر و فصیح تر تحلیل نکرده باشد . اما چون رساله گزینن ظاهراً قبل از جمهور افلاطون و مسلماً پیش از سیاست ارسطو تنظیم شده است حق تقدم و ابتکار که خود حتی بزرگ در عالم تحقیق و نویسندگی است باز نصیب گزینن می گردد .

در سرتاسر این ترجمه ، لغت های «دسپات» **Despot** و «تایرنت» **Tyrant** مکرر بکار رفته اند و کثرت استعمال آنها در بند نامه ای که برای تشریح زبانهای استبداد نوشته شده به هیچ وجه تعجب آور نیست .

این بنده بی مقدار همیشه بر این عقیده بوده است که مترجم يك اثر خارجی پیش از شروع به ترجمه متن اثر ، بهتر است معانی بعضی لغات و اصطلاحات مهمی را که در ترجمه بکار خواهد برد روشن سازد تا تکلیف خود او و خواننده پیشاپیش معلوم گردد . ترجمه کنونی ، بعلمت عدم آشنائی مترجم به زبان یونانی ، از روی ترجمه انگلیسی (با مطابقت ترجمه آلمانی) بعمل آمده است . در زبان انگلیسی فرقی مهم و محسوس میان این دو لغت «دسپات» و «تایرنت» - و سایر مشتقات آنها وجود ندارد و بهمین دلیل هر دوی آنها بشکل مترادف (یکی بجای دیگری) بکار برده می شوند .

اما آلمانی ها که در انتخاب و بکار بردن این گونه لغت ها دقیق ترند با در نظر گرفتن اختلافی که بین معانی این دو لغت در یونان باستان وجود داشته است ، دو مفهوم متفاوت برای آنها قائل شده اند که به نظر مترجم به روشن شدن تاریخچه این دو اصطلاح کمک می کند . از آنجا که تعریف آلمانی تاحسودی مآخوذ از تعریف یونانی هاست اگر ما فرق میان مفهوم این دو اصطلاح را در زبان یونانی روشن سازیم شاید نظر آلمانی ها بهتر و دقیق تر استنباط شود .

مرحوم سرارنت بیکر دانشمند یونان شناس انگلیسی در بخش ضمایم رساله سیاست ارسطو (که خود آن را از زبان یونانی به انگلیسی ترجمه کرده است) (۲) لغت «دسپات» را که از ماده یونانی (دسپوتس) مشتق شده است چنین تعریف می کند :

«در زبان یونانی دسپوتس به مردی که مالک غلامان زرخرد است یا به حکمرانی که با اتباع خود مثل غلامان رفتار می کند

اطلاق می شود .»

براساس این تعریف ، و با در نظر گرفتن وضع تاریخی خاصی که از آن مستفاد می گردد ، ما لغت مرکب « مالک الرقاب» را برای ترجمه این اصطلاح یونانی برگزیده ایم ، زیرا «رقبه» (به فتح راء و قاف و با) در زبانی عربی هم معنی «گردن» (و هم معنی «بند» و غلام زرخرد» را می دهد و منبهم اخیر شاید از این لحاظ مصطلح شده که در زمان قدیم پشت گردن غلامان زرخرد برای اثبات مملوک بودن آن داغ می کرده اند . بهر تقدیر ، اعم از اینکه رقبه معنی گردن یا معنی بنده زرخرد را بدهد ، جمع آن در هر دو حال «رقاب» است . پس لغت مالک الرقاب (یعنی مالک بندگان بی حقوق) درست همان معنی را که حکما و نویسندگان یونانی از لغت «دسپوتس» استنباط می کرده اند در زبان فارسی می دهد .

اکنون می رسیم به لغت «تایرنت» که از لغت یونانی (تورانوس) مشتق شده و سعی می کنیم با توجه به سابقه و ریشه یونانی این لغت ، معادلی برای آن دو ترجمه فارسی برگزینیم . در نظر یونانیان تورانوس :

« حکمران ستمگری بود که معمولاً پس از يك تعبیه و توطئه ماهرانه (که در عرف سیاسی امروز آن را کودتا می گویند) زمام حکومت کشور را به دست می گرفت و سپس تا مدتی که روی کار بود بی توجه به افکار و عقاید دیگران و فقط براساس تشخیص و صوابدید خود حکومت می کرد و هدف حکومتش چیزی جز حفظ منافع شخصی اش نبود .»

بر مبنای این توضیح جامع که سرارنت بیکر درباره مفهوم لغت یونانی «تورانوس» داده است می توان یکی از این سه اصطلاح مرکب پائین را بجای آن در زبان فارسی بکار برد :

- ۱ - جابر مطلق العنان
- ۲ - فرمانروای خود کام
- ۳ - زمامدار مستبد .

در سیاست نامه خواجه نظام الملک جمله ای است به این مضمون: «... و برای و تدبیر صواب آن باشد که عقول همگان بر آن متفق باشد و مشورت ناکردن در کارها از ضعیف رای باشد و چنین کسل را خود گامه خوانده ...» (سیاست نامه) چاپ تهران، به تصحیح مرتضی مدرس چهاردهی - ص ۵۹.

در ذیل این عبارت مقابل کلمه «خود کام» نظر مرحوم قزوینی به این مضمون یادداشت شده : «درست به معنی مستبد و مستبد به رای»

فرقی که حکمای یونان باستان درباره این دو لغت - یعنی «دسپات» و «تایرنت» قائل شده اند بدبختانه ایهام اساسی مطلب را رفع نمی کند چونکه جابر مطلق العنان (تورانوس) ممکن است همان روش حکمران مالک الرقاب (دسپوتس) را بکار بندد . پس فرق حقیقی میان این دو اصطلاح در چیست ؟ پرسش فریدینان هرمنس آلمانی عقیده دارد که :

«... فرق اساسی میان دسپوتیزم و تیرانی در این است که در حکومت «دسپوتیک» مردم با يك نوع ایمان مذهبی به سرنوشت خود تسلیم می شوند در حالی که در حکومت «تیرانک» اتباع ستم دیده کشور سرنوشت خود را بعلمت ترس و از روی ناچاری تحمل می کنند .»

در این فرقی که فریدینان هرمنس میان دو نوع حکومت استبدادی قابل شده است حقیقتی هست که نمی توان منکر آن شد . برای روشن شدن مطلب می توان از تاریخ خود ایران مثال آورد و فرضاً استبداد شاه اسمعیل صفوی را با استبداد نادر شاه افشار و آقا محمد شاه قاجار و ناصرالدین شاه مقایسه کرد . همه

از حاصل و عصاره آن بند بگیرد. صحنه اعتراف شهر سیراکوس از مستعمرات یونان باستان است که خود این مرد با قدرتی وسیع و جابرا نه بر آن حکومت می کرد.

- ۱ -

سیمونیدس شاعر روزی از هیرون فرمانروای مالک الرقاب سیراکوس دیدن کرد. هنگامی که این دو فراغتی به چنگ آوردند سیمونیدس از میزبانش پرسید: «ای هیرون، آیا ممکن است متنی بر من گزاری و موضوعی را که احتمال می دهیم تو بهتر از من بدانی برایم تشریح کنی؟»

هیرون به مهمان سرشناس خود نگریست و با تعجب جواب داد: «بیرس، هر چه می خواهی بیرس، زیرا من از خودت مشتاق ترم که ببینم این سئوالی که دانای فرزانه ای مثل تو جواب آن را از من می طلبد چیست.»

سیمونیدس مطلب خود را بدین سان آغاز کرد: «ای هیرون، من بر این نکته واقفم که مادری که ترا زاد و پدری که ترا پرورد هر دو از اتباع عادی کشور بودند و تو بعنوان يك «بشر عادی» یا از شکم مادر بدین جهان گذاشتی در حالی که اکنون فرمانروای مالک الرقاب شده ای. از این قرار، بیش از اینکه به پایگاه کنونی ات برسی عوالم «فرد عادی بودن» را درك کرده ای درحالی که من تجربه کنونی ترا که جابر مطلق العنان کشوری هرگز نداشته ام. بنابراین چون تو از هر دوی این مرحله ها گذشته ای به اقرب احتمال جواب سئوالی را که می خواهی طرح کنی بهتر از من می دانی: بگو ببینم فرق میان اثری که غمها و شادیهای زندگی درعالم احساسات يك «فرمانروای مطلق العنان» و يك «بشر عادی» می گذراند چیست و این دو موجود ناهمانند چگونه این دو کیفیت مشترک را احساس می کنند؟»

هیرون جواب داد: «ای سیمونیدس، همچنان که خودت اشاره کردی، تو هنوز از اتباع عادی کشور هستی و از عوالم این پایگاه بخوبی باخبر. پس در این صورت شرط انصاف این است که تو قبلا مرا از اثراتی که غمها و شادیا در حیات «مردمان عادی» می بخشد آگاه سازی تا من با استفاده از بیان تو وضع کنونی ام را با آن دیگران مقایسه کنم و از عهده جواب دادن به سئوالی که از من کرده ای - یعنی فرق بین احساسات «جابران» و «بشرکشان» - برآیم.»

سیمونیدس از این پیشنهاد حسن استقبال کرد و گفت: «بسیار خوب، تصور می کنم در جانی به این مطلب اشاره کرده باشم که مناظر دنیای خارج از رهگذر چشم داخل جان می شوند و روح انسان عادی را قرین غم یا شادی می سازند. بانگها و نغمه هایی که حزن آور یا طربزا هستند از مجرای گوش به روح او منتقل می شوند. بوهای خوش و ناخوش از مجرای دماغش می گذرند و به جانش اصابت می کنند. بالاخره دهان او طعم خوردنیها و نوشیدنی های گوناگون را می آزماید و آنها را نوش یا نیش جان وی می سازد.»

نسبت به درك گرما و سرما، احساس چیزهای نرم و خشن، یا تشخیص سبکی و سنگینی اشیاء، هر گونه رنج و خوشی را که ناشی از لمس این گونه چیزهاست افراد عادی با تمام اجزای بیکر خود احساس می کنند. در قبال چیزهای خوب و بد، آن حس لذت، شادی، یا رنج، که نصیب احساس کنندگان می شود گاهی به کمک يك دراکه روحی و گاهی به کمک دودراکه آغشته به هب روحی و جسمی - قابل درك هستند. برای

اینان خسروانی مستبد بوده اند که درگذشته با اختیاراتی وسیع و نامحدود بر مردم ایران حکومت کرده و بر جان و مال و ناموس آنها تاخته اند. مع الوصف، در نحوه احساسات مردم کشور نسبت به روش حکومت آنها فرقی فاحش دیده میشود زیرا قدرت شاهان صفوی (مخصوصا در بدو تاسیس این سلسله) در چشم ایرانیان تا حدی جنبه مذهبی داشته است درحالی که نادر و آقامحمد خان و ناصرالدین شاه فقط به نیروی شمشیر یا بعلت قساوت و بیرحمی فوق العاده از اتباع خود چشم ترس گرفته بوده اند. یکی از جهانگردان ایتالیائی که در زمان سلطنت شاه اسمعیل صفوی تصادفا در ایران بوده است مقام او را در چشم مردم این کشور چنین شرح می دهد:

«... این صوفی جوان در چشم اتباعش پایگاه خدائی دارد و مردم ایران با همان حس احترام و عبودیت که خدا را ستایش می کنند نسبت به او عشق و علاقه می ورزند. در سرتاسر ایران نام خدا فراموش شده و نام اسمعیل جای آنرا گرفته است...» (۳) اکنون خواننده ممکن است پیش خود این طور تصور کند که پادشاهی که اینگونه احساسات شورانگیز درباره او ابراز می شده است حتما از خسروان دادگر و رعیت نواز ایران بوده است. بدبختانه چنین نیست زیرا به قول یکی دیگر از همین جهانگردان ایتالیائی:

«... گرچه سربازان قزلباش این صوفی جوان را مثل خدا می پرستند و مردن در راه او را برای خود سعادت می شمارند و لسی فکر نمی کنند از عهد سلطنت نرون (سفاک مشهور رومی) تاکنون شهریاری چنین خونریز و خون آشام به دنیا آمده باشد.» (۴) با وصف فجایی که این شهریار پایه گزار در دوران سلطنت خود مرتکب شده است، تاریخ نشان نمی دهد که کسی از اتباع ستمدیده وی به فکر از بین بردنش افتاده و یا اینکه سوء قصدی به جان وی کرده باشد و دلیل این صبر و سکوت عجیب را باید در همان احترام مذهبی که مردم ایران نسبت به موسی سلسله صفوی داشته اند جستجو کرد. اما نحوه تسلیم شدن همین مردم به حکومت های جابرا نه نادرشاه و آقا محمدشاه و ناصرالدین شاه وضعی کاملا متفاوت داشته است به این معنی که مردم ستمدیده ایران یوغ تحکم این زمامداران را تا موقعی که محکوم و ناچار بوده اند تحمل کرده اند ولی در اولین فرصتی که به دستشان آمده سردونای اول را بریده و سومی را به ضرب طیانچه از پادر آورده اند.

اکنون اگر نظر فریدمان هرمس ملاک تشخیص قرار دهیم شود «دسپوتیزم» به حکومت شاه اسمعیل صفوی و «تیرانی» به حکومت نادرشاه و آقا محمدشاه و ناصرالدین شاه قابل اطلاق است. در سرتاسر این ترجمه، به هر حال، اصطلاحات «حکمران مالک الرقاب»، «جابر مطلق العنان»، «فرمانروای خودکام» و «زمامدار مستبد» جعلگی در مقابل مفهومی مشترک بکار رفته اند و آن عبارت از تعریف حکمرانی است که اراده وی بر اتباع ناراضی اش تحمیل می گردد و حکومتش حکومتی است که در آن تنها يك نفر برای حفظ مصالح و منافع خودش حکومت می کند و قاضی نهائی برای تشخیص آن مصالح نیز همان يك نفر است.»

چنین فرمانروائی ممکن است قدمهای مثبتی هم در راه تامین منافع مردم بردارد و آن در صورتی است که تشخیص بدهد که برداشتن این گونه قدمها برای تحکیم پایه های قدرتش و نیز برای تامین منافع خصوصی اش ضرورت دارد. (۵)

با این مقدمه، اینك خواننده می تواند سرگذشت فرمانروای مالک الرقاب سیراکوس (هیرون) را که برای دوست محرم رازش سیمونیدس شاعر نقل شده است به کمک خادم توانای گزنفن گوش کند و

که تو فکر می کنی ، این قول مرا بپذیر و مطمئن باش که حصه جابران خودکام از لذایذ زندگی به مراتب کمتر از سهم افراد عادی است در حالی که رنجها و غمهای همین جابران بی نهایت از آن جبرکشان بیشتر است . »

سیمونیدس که معلوم بود حریف طرف را باور ندارد تعجب کنان اظهار داشت : « باور نکردنی است ! اگر صق مطلب همین است که تو می گویی ، چگونه ممکن است که تاج و تخت جابران اینهمه طالب و خواستار داشته باشد و پایگاهی که این همه کم لذت و پرغم است آماج این همه مدعیان قرار گیرد ؟ چطور می شود که مردم ، حتی آن کسانی که وسیله هر نوع لذت و خوشگذرانی برایشان فراهم است ، باز غبطه مقام فرمانروایان خودکام را بخورند و مشتاق باشند که روزی بر سریر قدرت آنها تکیه زنند ؟ »

هیرون جواب داد : « دلیل اینکه همگان می خواهند بر سریر اربابان قدرت تکیه زنند البته چیزی جز این نیست که رنجها و مشقت های زمامداری را احساس نکرده اند . اینان برای درک عوالم یک لذت موهوم که از مصائب آن بی خبرند دست و پا می شکنند . اما اکنون گوش فرادار تا برایت نشان دهم که آنچه می گویم عین حقیقت است . بگذار برای اثبات مطلب خود همان روش کلام ترا پیش گیرم . اگر اشتباه نکرده باشم تو اول از قوه (دید) شروع کردی و لذاتی را که از این رهگذر نصیب جان بشر می شود پیش کشیدی . من هم استدلال خود را از همین نقطه شروع می کنم : لذاتی که از مردمک چشم می گذرند و نصیب جان بشر می گردند به ظاهر دردسترس همگان قرار دارند ولی تا آنجا که تجربه های زندگی به من یاد داده سهم جابران خودکام از این گونه لذایذ بصری به مراتب کمتر از قسمت مردمان عادی است . دنیا پر از شهرها و کشورهای گوناگون است که در هر کدام از آنها مناظری که به رنج هر گونه شرفی می آرد به دست طبیعت یا به نیروی ابتکار بشر خلق شده است . اما فرق عمده میان « فرمانروایان خودکام » و « مردمان عادی » در همین است که این مردمان عادی می توانند از هر شهری که دلشان خواست دیدن کنند ، در هر کدام از جشنها و تشریحات ملی که در آن شهرها برپاست شرکت جویند ، و خلاصه هر آنچه را که ارزش دیدن دارد به چشم ببینند . اما فرمانروایان خودکام از این سعادت بزرگ محرومند زیرا نمی توانند به هر شهر یا دیاری که دلخواهشان بود قدم بگذارند . آن زمامدار مستبد که در فراخانی کشور خود فعال مابشاء است و اراده خود را بر همگان تحمیل کرده است همین قدر که پا از چهار دیوار کشورش بیرون گذاشته تبدیل به فردی عادی می شود که هیچ گونه فرقی با آزادگان کشورهای دیگر ندارد . و چون چنین است فرمانروایانی که به تحکم و گرد نقرازی عادت کرده اند هرگز تن به این خطر نمی دهند که به خاکها و سرزمین هایی که در آن قدرتشان با قدرت افراد عادی یکسان شده می شود قدم بگذارند . از آن گذشته ، تقدینسه و دارائی آنها در تمام مدتی که از کشور خود دور هستند در خطر فناست زیرا شاهان مطلق العنان همیشه از این می ترسند که در عرض مدتی که مشغول سیر و سیاحت در کشورهای اجنبی هستند تاج و تخت خود را از دست بدهند و در همان حال به علت دوری از کشور نتوانند از غاصبان مستبد خود انتقام بگیرند . در اینجا ، ای سیمونیدس ، تو ممکن است به گفته من ایراد بگیری و بگویی که زمامدار خودکام ، با این فروشوکت بیهمتا ، هیچ احتیاج ندارد که برای دیدن چیزها و مناظر مطبوع به کشورهای دیگر سفر کند زیرا تمام آن چیزهایی که خالق لذت بصری است از گوشه و کنار دنیا به رسم ارمغان برای وی فرستاده می شود . اما ، ای سیمونیدس ، چنین تصویری خطاست زیرا از میان این همه اشیاء



نمونه خواب را در نظر بگیریم : در این نکته تردیدی نیست که ما همگی از خواب احساس لذت می کنیم ولی این لذت کمی ، چگونه ، و به کمک کدام وسیله ، به جان خفته ما منتقل می گردد ، اینها یک رشته مجهولات معنایی هستند که از حلشان عاجزیم . و شاید به همین دلیل است که کیفیات غم انگیز یا لذت بخش حیات موقعی که بیدار هستیم قوی تر و آشکارتر احساس می شوند تا موقعی که به خواب رفته ایم زیرا آن پنج گذرگاه جسمانی را که وسیله انتقال این محسوسات به عالم درون هستند خوب می شناسیم ولی از ماهیت مجرانی که ناقل لذت خواب به جان ماست بدبختانه اطلاع درستی نداریم .

هیرون که سراپا گوش شده بود جواب داد : « تا آنجا که مربوط به این چیزهاست که شرفی تصور نمی کنم فرقی میان « جابر » و « مجبور » وجود داشته باشد . جابران خودکام نیز برای درک رنجها و خوشیها از همین وسایلی که نام بردی استفاده می کنند . بنابر این ، تا مرحله ای که دامنه گفتار تو کشیده شده است من فرقی میان زندگی یک فرمانروای خودکام و یک بشر عادی نمی بینم .

سیمونیدس جواب داد : « چرا ، فرقی هست و آن این است که انواع لذایذ زندگی که از این مجاری می گذرند و جان فرمانروای خودکام را نشاط می بخشد خیلی بیشتر و شماره غمهایی که از همین گذرگاهها به جانش اصابت می کند خیلی کمتر از آن میزانی است که نصیب مردمان عادی می گردد . »

هیرون اعتراض کنان جواب داد : « چنین نیست ای سیمونیدس

و مناظر بدیع که دیدنشان چشم و جان را لذت می بخشد فقط شماره‌ای معدود قابل انتقال هستند و قیمتی که برای نقل این گونه وسایل تفریح بصری مطالبه می شود چنان هنگفت و کمر شکن است که سوداگرانی که این گونه اشیاء کالاهای را وارد می کنند یا نمایشگرانی که صفحه‌های مفرح خارجی را در حضور جابری خود گام مجسم می سازند ، هنگام ترک دربارش همگی انتظار دارند که ما حاصل و نتیجه کسب و کار يك عمر را در عرض همان چند ساعتی که در محضرش هنرنمایی کرده اند بدست آورند !

سیمونیدس گفت : «باشد . این را پذیرفتم که فرمانروایان خود گام از حیث دسترسی به «لذات بینائی» در وضعی نامساعد قرار دارند و از درك خوشبختی که برای مردمان عادی میسر است محرومند . ولی از آن طرف حس شنوایی به نفع آنها کار می کند و امتیازی را که از دیگران دریغ شده است در اختیارشان می گذارد زیرا مدح و ستایش که شیرین ترین نغمه ها در گوش بشر است مخصوص بارگاه آنهاست و درباریانی که بر پیرامون این گونه جابران حلقه زده اند هر آن عملی را که ارباب مستبدشان انجام می دهد یا هر حرفی را که بر زبان وی می گذرد تعریف می کنند در حالی که انتقاد و عیب جوئی که ناخوشترین آهنگی است هرگز به گوش چنین حکمرانان نمی رسد زیرا هیچ کس مایل نیست که معایب فرمانروایان خود گام را در حضور خود آنان بشمارد.»

هیرون سوال کرد : «ای سیمونیدس ، آیا به راستی فکر می کنی که این گونه زمامداران از اینکه حرفهای ناخوشایند در محضرشان گفته نمی شود خوشحال و خرمند ؟ تامل کن و انصاف بده : نشیدن حرفهایی که ناخوشایند است به دلیل اینکه بوی صراحت و انتقاد می دهد چه لذتی برای جابر خود گام می تواند داشته باشد موقعی که او خود بهتر از همه می داند که تمام آن کسانی که برای جلب نظرش می کوشند ، چه آنهایی که مقامش را با تعریف و ستایش به آسمان می برند و چه کسانی که متفکر و خاموش در محضرش نشسته اند ، جملگی بدترین فکرها را که در زیر همان نقاب مدح یا سکوت پنهان شده است نسبت به وی دارند . یا چه لذتی ، به عقیده تو ، از این گونه تعریفها نصیب زمامدار خود گام می شود درحالی که خود وی می داند که همه آنها بوی تزویر و خدعه و ریا می دهند ؟»

سیمونیدس جواب داد : «خوب ، تصور می کنم در این باره حق با تو باشد و من بی چون و چرا با این نظر موافقم که شیرین ترین تعریفها ، تعریفی است که از دهن آزادگان برون آید نه از دهن بندگان چاپلوس . اما اکنون نکته دیگری هست که فکر نمی کنم هیچ فرمانروای مالک الرقایی منکرش باشد و آن این است که از بین موادی که مصرفشان برای حفظ و تقویت نیروی بدن لازم است همیشه بهترین و خوشگوارترین آنها نصیب فرمانروایان مالک الرقاب می گردد.»

هیرون جواب داد : «بله ، خیلیها چنین فکر می کنند اما در اشتباهند و تشخیص علت اشتباهشان هم زیاد دشوار نیست . اغلب مردم بر این عقیده اند که ما بیش از آنها از خوردن نوشابهها و اغذیه ماکول لذت می بریم و دلیل این گمان غلط بیگمان همین است که وقتی خودشان بر سر سفره ما می نشینند و از غذاهایی که پیش ما چیده شده است می خورند ، طعم آنها را لذیذتر و مطبوعتر احساس می کنند . اما این رجحانی که آنها برای اغذیه ما قایلند فقط ناشی از این وضع است که غذای سفره شاهان در مقایسه با غذایی که خود این گونه اشخاص می خورند البته اشتها انگیزتر و ماکول تر است . و باز به همین دلیل است که در کشوری که فرمانروایی مالک الرقاب بر آن حکومت می کند همه مردم در انتظار

رسیدن جشنها و اعیاد بزرگ هستند جز همان فرمانروای بدبخت . دیگران چشم براه رسیدن اعیاد هستند تا غذاهایی بهتر و نوشابههایی گوارا تر بخورند ولی سفره های جابران خود گام از اول تا آخر سال از این گونه نعمتها لبریز است و هرگز جای طعامی یا شرابی بر سر خوان الوان آنها خالی نیست تا دل خود را به این خوش کنند که در موسم عید آن جای خالی با آن غذای دلچسب پسر خواهد شد .

پس می بینی ، ای یار عزیز ، که دو مسئله خوردنیها و نوشیدنیها ، بزرگترین لذتی که به افراد عادی ارزانی شده است ، یعنی انتظار برای خوردن یا نوشیدن چیزی بهتر ، چنین لذتی از ما فرمانروایان مالک الرقاب دریغ شده است . ولی از همه اینها گذشته ، ای سیمونیدس ، همچنانکه خودت به تجربه می دانی هر قدر شماره ظرفها ، گاهها ، و تنکها که پیش انسان چیده شده است بیشتر باشد اشتیاش به همان نسبت زودتر زده می شود . اکنون می رسیم به مسئله لذتی که از خوردن غذاها و نوشابه های گوناگون نصیب انسان می شود . در اینجا نیز فرمانروایان خود گام با وضعی نامساعد روبرو هستند زیرا لذت اکل غذا موقعی بهتر احساس می شود که شماره غذاهایی که در دسترس آکل است کمتر و محدودتر باشد .

دنباله دارد



حواشی :

- ۱ - هیرون اول (Heron I) فرمانروای مستبد سیراکوس در سالهای ۴۶۷ تا ۴۷۸ پیش از میلاد مسیح حکومت می کرد و وزیرانش ، مثل کریاکس محمود غزنوی ، مجمع بسیاری از سخن سرایان و شعراء آن دوره بود . در دوران حکومت وی قدرت سیراکوس به اوج اعتلاء رسید .
- سیمونیدس شاعر قبل از اینکه معتکف در بار هیرون گردد تحت حمایت چند خانواده حاکم و هنر پروریونانی زندگی می کرد . بعد از جنگ ماراتن مدتی در آتن بسر برد و سپس به دعوت هیرون رهپار سیراکوس گشت و تا آخر عمرش مقیم دربار وی بود . شاعری بود سیاست ماب که در کارهای سیاسی هم اعمال نفوذ می کرد .
- ۲ - رساله سیاست ارسطو را (از روی همین ترجمه پرفسور ارتست بیگر) دوست دانشمند حمید عنایت در نهایت دقت و فصاحت به زبان فارسی برگردانده است که انصافاً مزیدی بر آن متصور نیست و خوانندش به عموم علاقمندان آثار فکری ارسطو توصیه می شود .
- ۳ - اسفار جهانگردان ونیزی در ایران (به نقل از تاریخ ادبیات براون - جلد ۴ - ۲۰۶)
- ۴ - همین کتاب - ص ۱۰۲
- ۵ - بنگرید به کتاب «جابر بزرگ و دادگاه» اثر برگن گرون: